

جناح‌های سیاسی

در ایران امروز

حجت مرتجی



با مقدمه

دکتر صادق زیبا کلام

چاپ پنجم

www.KetabFarsi.com

اللهم صل على محمد وآل محمد

www.KetabFarsi.com

تقدیم به:

"محمد"، "امیر" و دیگرانی که
خالصانه و گمنام در دوران
جنگ به شهادت رسیدند.

www.KetabFarsi.com

جناح‌های سیاسی

در ایران امروز

حجت مرتجی

با مقدمه

دکتر صادق زیباکلام

انتشارات نقش و نگار

۱۳۷۸

مرتجی، حجت، ۱۳۳۲

جناح‌های سیاسی در ایران امروز / حجت مرتجی؛ با مقدمه صادق

زیباکلام. - تهران: نقش و نگار، ۱۳۷۸

ی، ۳۰۴ ص.؛ جدول، نمودار. - (ایران امروز؛ ۲)

ISBN: 964-6235-05-0 : ۱۲۵۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

چاپ قبلی: نقش و نگار: شفیع، ۱۳۷۷.

کتابنامه: ص. ۲۷۸ - ۲۷۹.

چاپ پنجم.

۱. ایران - تاریخ - جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸ - جناح‌های سیاسی. ۲. ایران

- سیاست و حکومت - ۱۳۵۸ - ۳. حزب‌های سیاسی - ایران. الف.

زیباکلام، صادق، ۱۳۲۷. - مقدمه‌نویس. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۸۴۰۴۵۲

ج ۴ م ۱۵۸۲/۵/ DSR

۱۳۷۸

۴۱۸-۷۸م

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: جناح‌های سیاسی در ایران امروز

نویسنده: حجت مرتجی

ناشر: نقش و نگار

نوبت چاپ: چاپ پنجم

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

حروفچینی: پلیکان

لیتوگرافی: بهروز

چاپخانه: علامه طباطبایی

شابک: ۰ - ۰۵ - ۶۲۳۵ - ۹۶۴

ISBN: 964-6235-05-0

حق چاپ محفوظ و مخصوص انتشارات نقش و نگار است.

هرگونه نقل قول با ذکر مأخذ، آزاد است.

قیمت: ۱۲۵۰ تومان

فهرست

صفحه	عنوان
الف	درآمد
۱	مقدمه

فصل اول: مقدمه‌ای بر شناخت جناح بندی‌های سیاسی در

جمهوری اسلامی ایران

۶	دیدگاه‌های مختلف درباره جناح بندی در نظام جمهوری اسلامی
۹	جناح‌های سیاسی در جمهوری اسلامی
۱۱	جامعه روحانیت مبارز تهران و تشکل‌های همسو
۱۶	مجمع روحانیون مبارز و گروه‌های نزدیک به آن
۲۳	جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب اسلامی
۳۵	پیام دانشجو
۳۸	انصار حزب الله
۳۹	کارگزاران سازندگی ایران

فصل دوم: مواضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جناح‌ها

۴۴	۱- جامعه روحانیت مبارز تهران و تشکل‌های همسو
۴۴	دیدگاه‌های سیاسی
۶۴	خلاصه دیدگاه‌های سیاسی
۶۵	دیدگاه‌های اقتصادی

۷۰ خلاصه دیدگاه‌های اقتصادی
۷۱ دیدگاه‌های فرهنگی
۷۷ خلاصه دیدگاه‌های فرهنگی
۷۸ ۲- مجمع روحانیون مبارز و گروه‌های نزدیک به آن
۷۸ دیدگاه‌های سیاسی
۱۰۰ خلاصه مواضع سیاسی
۱۰۱ دیدگاه‌های اقتصادی
۱۱۱ خلاصه دیدگاه‌های اقتصادی
۱۱۲ دیدگاه‌های فرهنگی
۱۱۶ خلاصه دیدگاه‌های فرهنگی
۱۱۷ ۳- جمعیت دفاع از ارزش‌های انقلاب اسلامی
۱۱۷ دیدگاه‌های سیاسی
۱۳۱ خلاصه دیدگاه‌های سیاسی
۱۳۲ دیدگاه‌های اقتصادی
۱۳۷ خلاصه دیدگاه‌های اقتصادی
۱۳۸ دیدگاه‌های فرهنگی
۱۴۲ خلاصه دیدگاه‌های فرهنگی
۱۴۳ ۴- گروه پیام دانشجو
۱۴۳ مواضع سیاسی
۱۵۳ خلاصه مواضع سیاسی
۱۵۴ مواضع اقتصادی
۱۵۹ خلاصه دیدگاه‌های اقتصادی
۱۶۰ مواضع فرهنگی
۱۶۲ خلاصه دیدگاه‌های فرهنگی

۱۶۳	۵- انصار حزب الله
۱۶۳	مواضع سیاسی
۱۷۰	خلاصه دیدگاه‌های سیاسی
۱۷۱	دیدگاه‌های اقتصادی
۱۷۴	خلاصه دیدگاه‌های اقتصادی
۱۷۵	دیدگاه‌های فرهنگی
۱۸۱	خلاصه دیدگاه‌های فرهنگی
۱۸۲	۶- گروه کارگزاران سازندگی ایران
۱۸۲	دیدگاه‌های سیاسی
۱۹۰	خلاصه دیدگاه‌های سیاسی
۱۹۱	دیدگاه‌های اقتصادی
۱۹۵	خلاصه دیدگاه‌های اقتصادی
۱۹۷	دیدگاه‌های فرهنگی
۲۰۱	خلاصه دیدگاه‌های فرهنگی

فصل سوم: مقایسه مواضع جناح‌های سیاسی در نظام جمهوری اسلامی

۲۰۴	مقایسه دیدگاه‌های سیاسی
۲۲۱	جدول وجوه مشترک جناح‌ها از لحاظ مواضع سیاسی
۲۲۲	جدول موارد اختلاف جناح‌ها از لحاظ مواضع سیاسی
۲۲۴	نمایش نزدیکی یا دوری مواضع سیاسی جناح‌ها در طیف‌ها
۲۲۶	مقایسه دیدگاه‌های اقتصادی
۲۳۳	جدول وجوه مشترک مواضع اقتصادی جناح‌ها
۲۳۴	جدول موارد اختلاف جناح‌ها از لحاظ مواضع اقتصادی
۲۳۶	نمایش نزدیکی یا دوری مواضع اقتصادی جناح‌ها در طیف‌ها

۲۳۸	مقایسه دیدگاه‌های فرهنگی
۲۴۵	جدول وجوه مشترک مواضع فرهنگی جناح‌ها
۲۴۶	جدول موارد اختلاف جناح‌ها از لحاظ مواضع فرهنگی
۲۴۸	نمایش نزدیکی یا دوری مواضع فرهنگی جناح‌ها در طیف‌ها
		جدول وجوه مشترک و اختلاف جناح‌ها در زمینه‌های سیاسی،
۲۵۰	اقتصادی و فرهنگی
		نمودار مقایسه مواضع جناح‌ها در سه بخش سیاسی،
۲۵۲	اقتصادی و فرهنگی
۲۶۷	نمایش گرافیکی وجوه مشترک جناح‌های سیاسی
۲۷۳	نتیجه‌گیری
۲۷۸	منابع
۲۸۰	مآخذ شناسی جناح‌های سیاسی در نظام جمهوری اسلامی

درآمد

یکی از مسائل بنیادی که ظرف چند سال گذشته سعی کرده‌ام آن را مطرح نمایم، عقب‌ماندگی ما در حوزه علوم انسانی است. تا آنجا که به رشته‌های تاریخ و علوم سیاسی مربوط می‌شود، این عقب‌ماندگی از جهاتی، گسترده‌تر هم هست. عقب‌ماندگی ما در علوم سیاسی بالاخص در حوزه‌ای که مربوط به فهم، تفسیر، تبیین، درک و تجزیه و تحلیل مسائل ایران می‌شود به نحو بارزی خود را آشکار می‌سازد. در دانشگاه‌های کشورهای غربی بخش قابل توجهی از پژوهش‌هایشان پیرامون تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع خودشان است. در ایران برعکس، ما حتی در خصوص پدیده‌های تاریخی همچون انقلاب اسلامی نیز نتوانسته‌ایم تحقیقات قابل توجهی ارائه دهیم و طبق معمول، کارهای غربیها بوده که در این دوره نیز جلب نظر می‌کند.

یک دلیل این معضل آن است که بواسطه ضعف بنیان علمی، ما غالباً در چارچوب اندیشه سیاسی و قالب‌های نظریه پردازی و تئوریک گرفتار آمده و

نتوانسته‌ایم از این چارچوبها فراتر رویم. نظریه پردازی‌ها را به عنوان "علم" و چارچوبها را به عنوان "روش علمی" مطلق گرفته و سعی کرده‌ایم که تغییر و تحولات جامعه‌مان را "عالمانه" مورد تفسیر و تبیین قرار دهیم. نتیجه معمولاً مخلوطی ناقص شده که نه حق آن تئوری را ادا کرده و نه محقق را قادر ساخته که به فهم آن تغییر و تحول تاریخی یا سیاسی و اجتماعی نائل شود.

اساس کار این کتاب یک نوع ارزیابی اولیه و شناسایی جریانات سیاسی امروز ایران می‌باشد. می‌توان گفت که برای نخستین بار است که یک چنین تحقیقی صورت گرفته است. یعنی یک صورت‌برداری از نیروهای سیاسی حاضر در عرصه سیاست ایران. اهمیت این کار زمانی روشنتر می‌شود که در نظر داشته باشیم که اساساً در ایران عده‌ای منکر تقسیم‌نبردهای سیاسی به چپ و راست هستند. از نظر آنان تقسیم‌بندی و جناح‌بندی‌ها عمدتاً از سوی "فتنه‌جویان" دنبال می‌شود تا با ایجاد تفرقه، به نظام و انقلاب ضربه وارد سازند.

نخستین پرسشی که باید به بررسی آن پرداخت آن است که آیا جناح‌بندی و پیدایش جریانات مخالف، متخاصم و رقیب در جامعه، امری الزامی است یا آنکه می‌توان توسعه سیاسی داشت بدون آنکه گروه‌های رقیب در جامعه به وجود آید. در پاسخ باید گفت که پیدایش جناح‌ها و گروه‌های رقیب و مخالف به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر در روند توسعه سیاسی و اقتصادی جوامع به وجود می‌آید و از آن‌گیزی نیست. اینکه ما تاکنون شاهد چنین جریاناتی در سطح جامعه‌مان نبوده‌ایم، به دلیل آن است که از پیدایش آن جلوگیری می‌شده است. اسباب و علل این جلوگیری، یا بطور دقیق‌تر بررسی اینکه چرا احزاب، جناح‌ها و تشکلهای سیاسی تاکنون در ایران تشکیل نشده‌اند در محدوده کار

این کتاب قرار نمی‌گیرد. فقط به این مختصر بسنده می‌کنیم که ورود افکار و آراء مدرن در نیمه دوم قرن نوزدهم به ایران، زمینه توسعه سیاسی و تغییر و تحول باورهای سیاسی کهن را فراهم ساخت. معذالک با گذشت بیش از یکصد سال هنوز توسعه سیاسی چندان چشم‌گیری در ایران به وجود نیامده است.

استدلالی که در طی این یک قرن ارائه شده، آن است که استبداد مانع اصلی بر سر راه توسعه سیاسی بوده است. بدون تردید حاکمیت استبداد مانع مهمی بر سر راه توسعه سیاسی فراهم آورده است، اما در مقاطعی از تاریخ معاصر که حضور استبداد کم رنگ بوده و یا پس از پیروزی انقلاب اسلامی باز هم مشاهده می‌کنیم که در باب توسعه سیاسی دستاورد چندان چشم‌گیری نداشته‌ایم. به عنوان مثال، اگر حزب را یکی از شاخص‌های فرآیند توسعه سیاسی بدانیم، اقبال مردم به حزب و فعالیتهای تشکیلاتی و سازمان یافته در دو دهه گذشته چندان فراگیر نبوده است. بنابراین باید نتیجه‌گیری کرد که جدای از استبداد، اسباب و علل دیگری هم وجود دارد که مانع توسعه سیاسی هستند. بحث و بررسی موشکافانه این اسباب و علل خود حجمی می‌طلبد به مراتب قطورتر از کتاب حاضر. آنچه که فهرست‌وار می‌توان ارائه کرد آن است که این اسباب و علل را می‌توان به دو دسته تاریخی و جامعه‌شناختی تقسیم کرد.

تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی در دست حکومت که به لحاظ تاریخی به تداوم طولانی حاکمیت استبداد در ایران منجر شده یا همان نظریه "استبداد شرقی" (Oriental Despotism) که توسط کارل مارکس و کارل ویتفوگل و دیگران مطرح شده را بدون تردید باید از جمله مهم‌ترین دلایل

تاریخی دانست. انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۴ (هجری شمسی) حرکتی جدی بود برای محدود نمودن قدرت مطلق حکومت و ایجاد حاکمیت قانون به منظور نیل به این هدف تاریخی. اما همانطور که می‌دانیم مشروطه در عمل نتوانست منجر به ایجاد یک نظام دمکراتیک و مردم سالار شود.

اگر چه مشروطه موفق به ایجاد ساختار مدرن سیاسی در ایران نشد و استبداد کماکان تداوم یافت اما امیال و آرزوهای آزادی خواهانه که مشروطه با خود به همراه آورد، نه تنها از میان نرفت بلکه گسترش نیز یافت. از زمان پیروزی انقلاب مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، استبداد به دفعات مجبور به عقب‌نشینی شد. عقب‌نشینی استبداد و کاهش فشار اختناق هر بار باعث به وجود آمدن یک فضای باز سیاسی می‌شد. آزادی قلم و آزادی مطبوعات در سطح جامعه به وجود می‌آمد و به دنبال آن احزاب و تشکلهای سیاسی نیز پا می‌گرفتند. اما هم تعداد این مقاطع بسیار کم بود و هم عمر آنها بسیار کوتاه. پس از مدتی، حکومت که بحران را پشت سر گذارده بود با اقتدار تمامی آزادی‌های به دست آمده را باز پس گرفته و مجدداً استبداد و اختناق حاکم می‌شد.

بر خلاف دلایل تاریخی، زمینه‌ها و علل جامعه‌شناختی، بسیار پیچیده‌تر هستند. اولین و مهم‌ترین دلیل به مناسبات تولیدی و ساختار اقتصادی حاکم بر کشور بازمی‌گردد. در ایران به دلایل تاریخی دولت همواره متولی اقتصاد بوده است. از یکسو منابع طبیعی و ابزار تولید در اختیار حکومت بوده و از سوی دیگر دولت و سازمانهای وابسته به آن بزرگترین کارفرمای کشور را تشکیل می‌دهند. این پدیده سبب شد که اقشار و لایه‌های تولید کننده مستقل از حکومت نتوانند به وجود آیند. در نتیجه، زمینه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی

برای طبقات و اقشار مختلف در قالب احزاب و تشکلهای سیاسی پدید نیامد. اصناف و پیشه‌وران، کشاورزان و بازار، عمده‌ترین لایه‌های اجتماعی - اقتصادی مستقل از حکومت در ایران بوده‌اند. اما آنان نیز هرگز اجازه نیافتند تا مستقل از حکومت به شکل و سازماندهی خود دست بزنند.

از این اقشار که بگذریم، بقیه نیروهای تولیدی فاقد استقلال بوده و به طور مستقیم یا غیرمستقیم مزدبگیر و وابسته به دولت بوده‌اند. صنایع بزرگ و زیربنایی همچون نفت و گاز، پتروشیمی، فولاد، نیرو، آب، سیمان، حمل و نقل، ماشین‌سازی، معادن، خودروسازی، بیمه، بانکداری و... همه دولتی هستند. صنایع کمی هم که توسط بخش خصوصی در زمان پهلوی‌ها اجازه فعالیت پیدا کرد فاقد استقلال و عملاً تابع مقررات و قوانین تشکیلات مختلف و متعدد دولتی بودند.

فرم‌اسیون اقتصادی و تاریخی ایران، به نوبه خود باعث رفتارهای اجتماعی و ویژگیهای خاص فرهنگ سیاسی شده است. از جمله مهم‌ترین این ویژگیها، عبارتند از عدم استقبال از فعالیتهای دسته‌جمعی سازمان یافته و تشکیلاتی، بی‌اعتمادی و بی‌تفاوتی نسبت به احزاب، وجود فرهنگ سیاسی مریدی و مرادی، تمایل به حرکت‌های توده‌وار و بسیجی. این موارد برخی از دلایل جامعه‌شناختی رویگردانی از فعالیتهای تشکیلاتی است و سبب شده تا احزاب و تشکلهای سیاسی در ایران همواره با مشکلات خاصی روبرو باشند. از جمله مهم‌ترین این مشکلات آن است که احزاب و تشکلهای سیاسی همواره در ایران قائم به فرد بوده‌اند. به جای آن که رهبری احزاب از لایه‌های پایین حزبی انتخاب شوند، معمولاً چند تن شخصیت کلیدی از بالا رهبری حزب را در دست می‌گیرند. مشکل این نوع احزاب آن است که پس از

کنارگیری شخصیت یا شخصیت‌های کلیدی، آن حزب یا تشکیلات عملاً دیگر قادر به حیات خود ادامه نیست و به سرعت منتهی می‌شود. ویژگی مهم دیگر جامعه‌شناختی ایران نقش سیاسی روحانیت بوده است. روحانیت شیعه به دلیل استقلال مالی که از آن برخوردار بوده، توانسته است تا عنداللزوم در مقابل حکومت موضع‌گیری نماید. این به معنای آن نیست که روحانیت همواره در ایران سرگرم پیکار با حکومتها بوده است، بلکه به معنای آن است که در مقاطعی که روحانیت وارد عرصه پیکارهای سیاسی شده توانسته مردم را در آن مبارزات به نحو گسترده‌ای وارد کند. از این بابت، روحانیت به تعبیری نقش احزاب و تشکلهای سیاسی را نیز به عهده داشته است. این ویژگی روحانیت را به بهترین شکل در دوران انقلاب اسلامی می‌توان مشاهده کرد. بعد از پیروزی انقلاب نیز این ویژگی تداوم یافت و روحانیت توانست در قالب تشکلهای نیمه رسمی بخشی از کمبود و خلاء حزب را پر نماید.

آنچه که گفتیم تصویر فشرده و ملخصی از گذشته بود. بسیاری از این ویژگیها به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در حال تغییر و تحول است. انقلاب اسلامی می‌رفت تا بسیاری از بنیان‌های کهن را در هم بریزد، اما ناپسمانی‌های بعد از پیروزی انقلاب، هشت سال جنگ با عراق و ضرورت سازندگی خرابیهای جنگ و بازسازی اقتصاد کشور، مسائلی بودند که روند توسعه سیاسی و باز شدن فضای سیاسی کشور را به تعویق انداختند. انتخابات دوم خرداد سال ۱۳۷۶ در حقیقت از سرگیری روندی بود که نوزده سال قبل در جریان انقلاب اسلامی آغاز شده بود. پیام آن انتخابات نیز روشن‌تر از آن است که نیازی به تفسیر داشته باشد. پرسش اساسی آن است که مجموعه

تحولات بعد از دوم خرداد به چه میزان توانسته در جهت تحقق خواسته‌های آن انتخابات، یعنی مفاهیمی همچون جامعه مدنی، حاکمیت قانون، آزادی بیان، آزادی اجتماعات و مطبوعات پیش برود. برخی با توجه به مشکلات و مسائلی که دولت آقای خاتمی را به محاصره خود در آورده است و چالشی که مخالفین قدرتمند ایشان بر سر راه مشارالیه قرار داده‌اند، ناامیدانه به پرسش فوق پاسخ منفی می‌دهند. شماری دیگر، این پرسش را مطرح می‌کنند که چرا مخالفین آقای خاتمی رأی اکثریت ملت را نپذیرفته و اجازه کار چندانی به ایشان نمی‌دهند؟ و بالاخره، سؤال اساسی آن است که در نهایت، سرنوشت دولت آقای خاتمی و دوم خرداد چه خواهد شد؟

نخستین مطلبی که توجه به آن لازم است این است که توقع طرفداران آقای خاتمی مبنی بر اینکه مخالفین ایشان می‌بایستی نتایج انتخابات دوم خرداد را پذیرفته و کنار می‌نشستند، از همان ابتدا انتظاری نابجا و غیر معقول بود. چرا و بر چه اساسی باید مخالفین آقای خاتمی بعد از دوم خرداد از سیاست و قدرت دست شسته و میدان را به ایشان واگذار می‌کردند؟ آیا معنی دموکراسی و نظام انتخابات پارلمانی آن است که نیروهای سیاسی که در جریان یک انتخابات پیروز نمی‌شوند، باید خود را بازنشسته کرده و از صحنه سیاسی کنار بروند؟ سه هفته قبل از انتخابات ریاست جمهوری در ایران، در جریان انتخابات عمومی در کشور انگلستان، حزب محافظه کار پس از قریب به دو دهه که قدرت را بلاانقطاع در دست داشت تن به یکی از بزرگترین شکستهای سیاسی تاریخ آن کشور داد. اما آن شکست سنگین سبب نشد تا حزب محافظه کار خود را به طور کلی از سیاست کنار کشیده و همه چیز را به حزب کارگر که در انتخابات پیروز شده بود واگذار کند. برعکس، حزب محافظه کار با

مجموعه‌ای از تغییر و تحول که به خود داد، از جمله انتخاب رهبری جدید برای حزب، تغییر برخی از سیاستهای گذشته و انتخاب شعارها و برنامه جدید، با تمام توان در صحنه سیاسی کشور انگلستان باقی ماند و به مبارزه با دولت جدید پرداخت. حزب محافظه کار در صدد آن است که با ابراز مخالفت‌های جدی و پی‌گیر با دولت جدید در نهایت موفق شود تا اقبال رأی دهندگان را به آن سست کرده و زمینه‌های پیروزی خود را در انتخابات چهار سال بعد فراهم آورد. پیروزی و شکست در انتخابات، بنیان نظامهای دمکراتیک را تشکیل می‌دهند. نه بنابراین است که یک جریان سیاسی پیروز در انتخابات خود را قدرت مطلق انگاشته و حقیقی برای مخالفین سیاسی قائل نباشد، و نه متقابلاً بناست نیروهای شکست خورده، تسلیم محض و مطلق حزب یا جریان سیاسی پیروز شده و از صحنه سیاسی خود را کنار بکشند. این توقع یا انتظار که جناح شکست خورده در انتخابات دوم خرداد باید راه را کاملاً برای آقای خاتمی باز گذارند، از همان ابتدا انتظار معقولی نبود. هیچ مبنای منطقی وجود ندارد که چرا مخالفین آقای خاتمی باید به گونه‌ای عمل نمایند که به سود ایشان و دولیشان تمام شده و زمینه پیروزی مجدد ایشان در انتخابات چهار سال بعد فراهم شود. آنچه که گفتیم البته در گرو یک شرط بنیادی می‌باشد که عبارت است از فعالیت مخالفین در چارچوب قانون.

در عمل نیز نیروهای شکست خورده در انتخابات دوم خرداد به تدریج از بهت و شگفتی اولیه خارج شده و شروع به تعارض و مقابله با دولت آقای خاتمی نمودند. در ابتدا به نظر می‌رسید مخالفین نگران محبوبیت آقای خاتمی بوده و نمی‌خواستند در اذهان عمومی خود را مخالف جریان نشان دهند که از پشتیبانی بیست میلیون رأی دهنده برخوردار است. بنابراین به

جای حمله مستقیم به رئیس جمهور، اطرافیان ایشان و جریاناتی که از مشارالیه پشتیبانی می‌کردند را مورد حمله قرار دادند. در این مرحله سعی می‌شد تا با احترام ظاهری به رئیس جمهور، ایشان را از مجموعه جریانات حامی خود کنار کشیده و بقیه را مورد انتقاد قرار دهند. به غیر از اطرافیان و همکاران، انتقادات و حملات رفته رفته به سیاستها، موضع‌گیری‌ها و نظرات آقای خاتمی هم سرایت پیدا کرد. در ابتدا بیشترین حملات متوجه حجت‌الاسلام آقای عبدالله نوری وزیر کشور، دکتر عطاالله مهاجرانی وزیر فرهنگ و ارشاد و غلامحسین کرباسچی شهردار تهران بود. در مرحله بعدی نوبت به سیاستها و موضع‌گیری‌های آقای خاتمی رسید. مفاهیمی همچون جامعه مدنی، قانون‌گرایی، توسعه سیاسی، تحزب، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات که عمدتاً توسط آقای خاتمی و دولت ایشان در سطح جامعه مطرح شده بود بدون نام بردن از رئیس جمهور مورد مخالفت قرار گرفت.

تجمع دوم خرداد سال ۱۳۷۷ در دانشگاه تهران به مناسبت بزرگداشت نخستین سالگرد پیروزی دوم خرداد را باید نقطه عطفی در رویارویی جناح راست با آقای خاتمی دانست. اجتماع هزاران دانشجو و محصل دختر و پسر در دانشگاه و حمایت و ابراز احساسات گرم آنان که به صورت کف‌زدن‌های ممتد و بعضاً سوت کشیدن، خود را نشان می‌داد، به نظر می‌رسد که کاسه صبر و طاقت مخالفین آقای خاتمی را لبریز کرد. به بهانه آنکه کف‌زدن و سوت کشیدن و اساساً خود تجمع در ماه محرم بوده، دور جدیدی از حمله علیه آقای خاتمی به راه افتاد. با این تفاوت که این بار جناح راست دیگر اصراری

نداشت که به شخص آقای خاتمی مستقیماً حمله نکند.*

سنگین ترین بخش حمله جناح راست متوجه مطبوعات بود. رهبران جناح راست یکی پس از دیگری در مجلس، به مطبوعات مستقل و طرفدار آقای خاتمی حمله می کردند. مطبوعات مستقل متهم به زیر پا گذاشتن اصول شریعت، تخطئه انقلاب و مخالفت با مقدسات و آرمانهای مردم شدند. آنان همچنین متهم شدند که از "خارج" دستور گرفته و کارگزار و عامل استکبار جهانی می باشند. استقلال مطبوعات از حکومت، آزادی بیان که در حقیقت بزرگترین دستاوردهای یکساله دولت آقای خاتمی بودند، مورد بیشترین و سنگین ترین حملات قرار گرفتند.

آزادی، هدف بعدی بود. با تفکیک آزادی به "آزادی مشروع" و "آزادی نامشروع"، جناح راست به حمله جدی علیه آزادی دست زد. نخست این عنوان که مراد طرفداران آزادی همان "آزادی نامشروع" می باشد که در غرب حاکم است، آزادی نیز مورد تعرض قرار گرفت. سخنگویان جناح راست یکی پس از دیگری "آزادی غربی" را آزادی نوع "نامشروع" اعلام و طرفداران آزادی نوع غربی را لیبرال، ضد دین، لائیک و ضد انقلاب معرفی کردند. "جامعه مدنی" مغایر با "جامعه ولایی" اعلام شد و شعار حاکمیت قانون و قانون گرایی تقلیل پیدا کرد به سیطره بی چون و چرای "قوه قضائیه". و بالاخره استراتژی "توسعه سیاسی" آقای خاتمی مسؤول خرابی اقتصاد کشور معرفی شد و جناح راست از رئیس جمهور درخواست نمود به جای توسعه سیاسی و اصرار بر

* این حالت به گونه ای آشکارتر و مستقیم تر پس از مراسم ۱۶ آذر ۱۳۷۷ در دانشگاه صنعتی شریف نیز تکرار شد. افرادی از جناح راست صراحتاً رئیس جمهور را بواسطه آن تجمع مورد نکوهش قرار دادند.

روی آن، بر روی اقتصاد و بهبود وضعیت اسفبار اقتصادی کشور تأکید ورزد. مخالفت‌های جناح راست به هیچ روی محدود به مقابله فکری نبود. آقای عبدالله نوری وزیر کشور، در جریان استیضاح نتوانست رأی اعتماد لازم را از مجلس کسب نماید و بالا جبار از کابینه کنار گذاشته شد، دکتر مهاجرانی تا چند قدمی استیضاح و برکناری پیش رفت. غلامحسین کرباسچی شهردار موفق پایتخت و یکی از حامیان کلیدی آقای خاتمی به محاکمه کشانده شد. روزنامه توس (جامعه) تعطیل و هیأت تحریریه آن بازداشت شدند، ماهنامه "جامعه سالم" نیز تعطیل و هفته‌نامه "راه نو" نیز برای عدم انتشار زیر فشار قرار گرفت و نوری و مهاجرانی در جریان شرکت در مراسم نماز جمعه تهران مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. جناح راست حتی از حوزه سیاست خارجی نیز غافل نماند. ایجاد تصویری معتدل، غیر ستیزه‌جو، خواهان صلح و حسن همجواری با سایر ملل و کشورها که تحت نام سیاست "تشنج زدایی" عنوان می‌شد چندان مورد عنایت و استقبال جناح راست واقع نشد.

باز کردن گره کور جریان سلمان رشدی از سز راه روابط دیپلماتیک ایران با اتحادیه اروپا و بالاخص انگلستان نیز با استقبال جناح راست روبرو نشد. در پی موضع‌گیری رسمی وزارت امور خارجه ایران در نیویورک، مبنی بر اینکه دولت ایران اقدامی در جهت اجرای فتوای قتل سلمان رشدی بعمل نخواهد آورد، بلافاصله بخش‌هایی از جناح راست با افزایش جایزه قتل سلمان رشدی و افزایش شمار داوطلبین اجرای فتوا سعی کردند تلاش‌های دولت را در این جهت خنثی سازند. رویارویی با تلاش‌های دولت خاتمی در جهت رفع تشنج زدایی با امریکا و برداشتن دیوار بی‌اعتمادی نیز واضح‌تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد. بماند قانون شکنی‌ها، اعمال خشونت و

خودسری‌های ریز و درشت گروه‌های فشار که کمترین تأثیر آن، ایجاد جو ناامنی، بی‌ثباتی و در یک کلام ناتوان نشان دادن دولت در اداره کشور است. جبهه دیگری که جناح راست از اواسط سال ۱۳۷۷ به روی دولت آقای خاتمی گشوده، عبارت است از مقصر نشان دادن ایشان برای وضع بد اقتصادی کشور. مخالفین ایشان امیدوارند با متهم کردن دولت نسبت به وضع بد اقتصادی کشور، رکود، گرانی و بیکاری از محبوبیت ایشان کاسته شود و به موازات نشان دادن عدم موفقیت دولت در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و برقراری ثبات و امنیت و حاکمیت قانون، در جبهه اقتصادی نیز آن را ناموفق و شکست خورده نشان دهند.

پرسش اساسی آن است که استراتژی نهایی مخالفین آقای خاتمی چیست و سرانجام عکس‌العمل آنها چه خواهد بود. در پاسخ باید گفت که شاید خود مخالفین نیز نتوانند یک پاسخ مشخص، معین و مورد قبول همگانی ارائه دهند. زیرا مخالفین ایشان را نمی‌توان یک گروه یا جریان مشخص دانست. درست است که مخالفت اصلی با ایشان از ناحیه جناح راست صورت می‌گیرد، اما این جناح را نمی‌توان به مثابه یک نیروی منسجم، هماهنگ و متفق‌الرأی دانست. همچنانکه طرفداران آقای خاتمی نیز یک جریان مشخص نیستند. جناح راست را بیشتر می‌توان به صوت یک طیف تعریف کرد که دربرگیرنده گرایشها و دیدگاههای مختلفی است. در یک سر این طیف نیروهای معتدل، واقع‌گرا و معتقد به قانون قرار دارند. برخی از آنان حتی با اصلاحات سیاسی و اجتماعی و آزادی، اگر چه به صورت محدود، موافقت می‌کنند. برخی دیگر اگر چه به اصلاحات اجتماعی، حق مردم به تعیین سرنوشتشان و آزادی بیان و قلم اعتقاد چندانی ندارند، اما به هر حال درجه‌ای از این مقولات را پذیرفته و

اجتناب ناپذیر می دانند. در سر دیگر طیف، مجموعه‌ای از عناصر و جریانات خیال پرداز، آرمان‌گرا، متعصب، مطلق‌نگر، احساساتی و طرفدار خشونت قرار دارند. جریاناتی که تعصب، خودباوری و خود محوری بیش از حدشان مانع از آن شده که بتوانند درک واقع بینانه‌ای از ایران و جهانی که در آن زندگی می‌کنند پیدا کنند. این طیف گسترده علی‌رغم تفاوت‌هایشان، پیرامون یک نقطه اساسی اشتراک نظر دارند و آن هم مخالفت و رویارویی با دولت خاتمی است. اما در اینکه شکل این مخالفت و میزان آن تا کجا باید باشد و در نهایت بر سر اینکه «برخوردشان» با خاتمی چگونه باید باشد دارای اتفاق نظر نیستند. جریانات و شخصیت‌های میانه‌رو جناح راست ضمن مخالفت با دولت آقای خاتمی خواهان فلج‌ساختن و در نهایت ساقط کردن آن هستند. مخالفت با خاتمی را در چارچوب قانون دنبال کرده و حاضر نیستند ابعاد این رویارویی تا بدانجا پیش برود که مملکت دچار تشنج، بی‌ثباتی و هرج و مرج شود. آنان امیدوارند تا با عدم موفقیت‌های سیاسی، اجتماعی و مهم‌تر از همه اقتصادی آقای خاتمی، طرفداران ایشان به تدریج از ایشان ناامید شده و به این باور برسند که «آقای خاتمی اگر چه انسان صادق و دارای اندیشه‌های والایی است، اما متأسفانه فاقد توانمندی‌های لازم برای اداره کشور است». بالطبع وقتی مردم به این باور برسند که خاتمی توفیق زیادی در جهت بهبود اوضاع کشور ندارد، بسیاری از آنان حاضر نخواهند بود مجدداً به ایشان رأی دهند. ضمن آنکه شکست خاتمی منجر به افزایش شانس جناح راست برای به دست آوردن کرسی‌های بیشتری در انتخابات سال ۱۳۷۹ مجلس خواهد شد.

برخلاف این بخش از جناح راست، بخش‌های افراطی‌تر آن چندان خود را موظف به پایبندی به قانون در مخالفت و تعارض با دولت آقای خاتمی

نمی‌دانند. در عمل نیز عدم پایداری آنان به قانون در مخالفت با دولت به دفعات خود را نشان داده است. بعلاوه این بخش از جناح راست، از اعمال خشونت، ایجاد درگیری و سوق دادن جو جامعه به ناامنی و هرج و مرج روی گردان نیست. در نظر شماری از آنان، با همه پی‌آمدهای بسیار منفی که القاء چنین ذهنیتی در سطح جامعه می‌تواند برای آقای خاتمی دربر داشته باشد، بی‌ثباتی و ناامنی سبب خواهد شد تا دولت در اذهان عمومی ضعیف و ناتوان به نظر برسد.

تفاوت دیگر جریانات مختلف درون مجموعه جناح راست؛ در نحوه رویکردشان به پدیده دوم خرداد است. بخشهای معتدل تر جناح راست رأی مردم را اگر چه با تلخی اما به هر حال می‌پذیرند. آنان رأی مردم را حداقل به عنوان بخشی از پشتوانه مشروعیت نظام قبول دارند. اما بخش‌های دیگر این جناح با عدم پذیرش و قائل نشدن حق "مشروعیت بخشی" برای رأی مردم، "انتخابات مردم" و "حق مردم بر تعیین سرنوشتشان" را بتدریج بعد از دوم خرداد مورد چالش و انکار قرار دادند. شاید چندان تصادفی نبود که یکی از بحث‌های جدی که به دنبال دوم خرداد در سطح جامعه مطرح گردید، بحث "مشروعیت نظام و جایگاه مردم در آن" بود. بخش‌هایی از جناح راست با قرائت خاص خود از "نظام ولایی" و نقش و جایگاه رهبری در این نظام، بتدریج منکر اهمیت رأی مردم شده و اساساً مشروعیت نظام را صرفاً در رابطه با ولی فقیه تعریف نمودند. اهمیت این بحثها صرفاً از بعد فلسفه سیاسی آن نیست، بلکه مهم‌تر از جنبه‌های فلسفی، نتایج عملی است که از این مباحث به دست می‌آید. بی‌اهمیت شدن رأی مردم در تعیین سرنوشتشان و انتخاب حکومت، بالطبع تکلیف بیست میلیون رأی خاتمی را هم روشن می‌سازد. به

این معنا که جریانات افراطی تر جناح راست، حداقل به لحاظ شرعی یا نظری چندان اعتباری برای رأی مردم قائل نشده و خود را مکلف به قبول رأی مردم و داوری آنان در دوم خرداد نمی‌داند. بر همین قیاس، آنان خود را موظف و مکلف به اطاعت از دولتی که مبنای آن رأی مردم باشد نمی‌دانند. بنابراین، تلاش در جهت مقابله با آن، حتی مختل ساختن آن قبل از فرا رسیدن مهلت قانونی چهار ساله‌اش "خلاف شرع" به شمار نمی‌رود. لذاست که می‌توان فهمید چرا این بخش از جناح راست، چندان خود را مقید به رعایت چارچوب قانون در رویارویی با دولت آقای خاتمی نمی‌بیند.

غیر از مباحث نظری پیرامون مشروعیت، در خصوص خود پدیده دوم خرداد و اسباب و علل به وجود آمدنش نیز جناح راست دارای یک قرائت و تفسیر نیست. جریانات معتدل تر آن، حداقل در ابتدای پیروزی شگرف آقای خاتمی، قائل به نوعی تجدید نظر و بازنگری در رفتارها، برخوردها و موضع‌گیری سیاسی و اجتماعی‌شان بودند. شکست دور از انتظار و در عین حال سنگین جناح راست در دوم خرداد برای شماری از آنان این باور را پیش آورده بود که مردم به هر حال از عملکرد آنان ناامنی بوده و برای جلب حمایت و اعتماد مردم، این جناح ناگزیر به برخی تغییر و تحولات در نگرشها و عملکردهایش می‌باشد. اما جریانات تندروتر آن بدلیل آنکه ذاتاً ارزشی برای رأی مردم قائل نیستند، چندان اهمیتی هم به روی گردانی مردم از آنان نمی‌دهند. از دید خودشان، آنان بنابه تکلیف و مسؤولیتهای الهی و شرعی‌شان عمل نموده بودند، حال بیست میلیون که جای خود داشت، حتی اگر همه افراد کره زمین هم به آنان "نه" گفته بودند (و بگویند) چیزی عوض نمی‌شد. آنان خود ملاک و میزان برای تعیین حق و باطل هستند و نظر و رأی مردم چندان

حجیتی ندارد. آنان به تکلیف عمل کرده بودند و از این پس هم بر همان سبک و سیاق ادامه خواهند داد.

نیاز به گفتن نیست که با چنین نگرشی این بخش از جناح راست نه نیازی به نقد و بررسی عملکرد می‌بیند، و نه به طریق اولی نیازی به تغییر و تحولی در برخوردها، کردار، گفتار، سیاستها و موضع‌گیری‌هایش. ناگفته پیداست که هیچ نیازی یا دلیلی هم نمی‌بیند که چرا از برآوردن هر گونه مخالفت و رویارویی با دولت آقای خاتمی فروگذاری ننماید.

"چه باید کرد؟" رویارویی جناح راست با دولت آقای خاتمی فقط تابع تفکر سیاسی آن جناح نیست، بلکه بخش دیگر آن، به عملکرد و وضعیت دولت آقای خاتمی بستگی پیدا می‌کند. بالطبع هر قدر دولت ایشان در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موفقیت بیشتری کسب کند، احتمال اینکه یک دور دیگر نیز انتخاب شود، افزایش می‌یابد (با این فرض که آقای خاتمی تمایلی برای نامزد شدن در دور دوم داشته باشد). اگر محبوبیت آقای خاتمی تداوم یابد بالطبع ایشان به راحتی مجدداً انتخاب خواهد شد. بنابراین مشکل اصلی جناح راست محبوبیت آقای خاتمی است. و طبیعتاً بخش عمده‌ای از تلاش جناح راست برای کاهش این محبوبیت خواهد بود. آقای خاتمی بیش از یک سوم چهار سالش را تا کنون (دی ۱۳۷۷) طی کرده است و اگر چه هنوز دو سوم دیگر را پیش روی دارد، اما براساس همین مقدار در خصوص میزان محبوبیت ایشان چه داوری می‌توان داشت؟ آیا محبوبیت ایشان به نسبت خرداد سال ۱۳۷۶ افزایش یافته، کاهش یافته و یا رو به کاهش است یا آنکه اساساً تغییری نیافته است؟ اصولاً پیرامون عملکرد آقای خاتمی تا کنون چگونه می‌توان به داوری و ارزیابی پرداخت؟

نخستین مطلبی که به نظر می‌رسد آن است که محبوبیت ایشان چندان کاهش نیافته اگر چه شماری احساس سرخوردگی و ناامیدی می‌کنند. در زمینه سیاسی و اجتماعی در مجموع کارنامه ایشان درخشان بوده است. فضای سیاسی کشور به نحو محسوس بازتر شده، مطبوعات به مراتب از آزادی بیشتری نسبت به گذشته برخوردارند (ضمن آنکه شمار آنان نیز افزایش چشم‌گیری داشته است)، احزاب و تشکلهای سیاسی مختلفی به وجود آمده‌اند و اجتماعات سیاسی کم و بیش آزادانه برگزار می‌شوند. البته در زمینه حاکمیت قانون، ریاست جمهوری دستاورد چندانی نداشته که بالطبع آن را نمی‌توان تماماً به پای ایشان نوشت. شاید بالاترین نمره‌ای که در این حوزه به دولت آقای خاتمی می‌بایستی اعطاء کرد، برای پایداری ایشان در دفاع از اصول، آرمانها و میثاق‌هایی است که به هنگام انتخابات وعده آن را به رأی‌دهندگان دادند. ممکن است برخی از آن وعده‌ها را ایشان نتوانسته تحقق بخشند، اما آنچه که مایه امیدواری است، پایداری ایشان به آن وعده‌ها و فراموش نکردن آنها است. خاتمی در هر فرصتی که پیش آمده اعتقاد بنیادی خود به آزادی، حاکمیت قانون و حق مردم در تعیین سرنوشتشان را مورد تأکید قرار داده است. این تأکید و تصدیق به معنای آن است که خاتمی به این مفاهیم اعتقاد جدی قلبی داشته و آنها را صرفاً برای کسب آراء رأی‌دهندگان مطرح نکرده است. بنابراین کارنامه ایشان از بابت "جامعه مدنی" در مجموع بسیار مثبت است.

اما عملکرد ایشان در حوزه اقتصاد را به هیچ روی نمی‌توان مثبت ارزیابی کرد. در واقع صادقانه باید اعتراف کرد که وضع اقتصادی ظرف هیجده ماه گذشته منظم‌تر شده است. رکود، بیکاری، گرانی، کاهش سرمایه‌گذاری

و تورم، زندگی را بر افشار و لایه‌های گسترده‌ای از جامعه تنگ کرده است. ما بنا بر آن نداریم تا در اینجا وارد این بحث شویم که آیا مشکلات اقتصادی موجود ناشی از سیاستهای دولت آقای خاتمی است یا آنکه ایشان اساساً وارث یک اقتصاد نابسامان بوده است؟ اینکه مشکلات اقتصادی ایران ساختاری بوده و ارتباط چندانی با سیاستهای آقای خاتمی پیدا نمی‌کند، روشتر از آن است که به تجزیه و تحلیلهای پیچیده و کلان اقتصادی نیاز داشته باشد. شاید ایراد و انتقاد بنیادی که بتوان به دولت آقای خاتمی وارد آورد آن است که چرا به تغییر بنیادی و دگرگونی اساسی این اقتصاد کمر نمی‌بندد؟

اولین و مهم‌ترین معضل اساسی اقتصاد ایران، وابستگی بنیادی‌اش به دولت است. اقتصاد ایران یک اقتصاد دولتی است با همه ضررهایی که چنین اقتصادهایی به همراه دارد. دوستان سال پیش "آدام اسمیت" گفت "دولت تاجر خوبی نیست" و ما هنوز این واقعیت را انکار می‌کنیم. صدق گفته آدام اسمیت را به بهترین وجه می‌توان در صنایع وابسته به دولت ایران مشاهده نمود. صنایعی ناکارا (که به مراتب بیش از نیازشان نیروی انسانی دارند)، تولیداتی با کیفیت پایین و قیمت‌های تمام شده‌ای که اغلب به مراتب بالاتر از قیمت‌های جهانی بوده و هیچ شانس برای رقابت در عرصه جهانی ندارند. وضع سوددهی صنایع دولتی ما، بهترین گواه بر صدق نظر آدام اسمیت است. سود خالص مجموعه ۴۰۰۰۰۰ میلیارد ریال سرمایه دولتی (مجموعه صنایع، کارخانجات و واحدهای تولیدی که به دولت تعلق دارند) در سال ۱۳۷۵ در حدود ۳۷۰۰ میلیارد ریال بود یعنی کمتر از یک درصد. کدام سرمایه‌گذاری با سود کمتر از یک درصد می‌تواند بر روی پای خود بایستد؟ آنچه که صنایع

دولتی ما را سر پا نگه داشته، سوبسیدهای کلان و پرداخت وام و سایر تسهیلات بانکی و... است. ادامه حیات این صنایع بارگرانی است بر دوش دولت که بهای آن را مالیات دهندگان می‌پردازند. فقدان امنیت و کم‌رنج بودن حاکمیت قانون، معضل دیگر بنیادی اقتصاد ایران است. نه تنها هیچ سرمایه‌گذار خارجی حاضر نیست ریسک نموده و در ایران سرمایه‌گذاری کند، بلکه سرمایه‌داران داخلی نیز کمتر حاضر می‌شوند دارای‌شان را در تولید به کار اندازند. روزمرگی و امروز‌را به فردا رساندن، مشکل سوم اقتصاد ایران است. این ویژگی، خود را در قالب اتخاذ تصمیمات عدیده و بعضاً ضد و نقیض، مراجع تصمیم‌گیری دولتی متعدد (که هر کدام سیاستی را دنبال می‌کنند و دیدگاهی برای خود دارند) و تغییر و تعویض سیاستها و تصمیمات، خود را نشان می‌دهد. امروز تصمیمی گرفته می‌شود و بر پایه آن، صادرات تخم‌مرغ آزاد می‌شود. عده‌ای جمع می‌شوند با تلاش و تقلا سرمایه‌گذاری کرده، بازاریابی در خارج از کشور کرده و شروع به صادرات می‌کنند. اما مدتی بعد عرضه تخم‌مرغ در داخل کم می‌شود. دولت به جای پایداری و در نظر گرفتن صرفه و صلاح بلندمدت اقتصادی کشور، مصالح و منافع حال را در نظر می‌گیرد و با نگرانی از بروز نارضایتی، صادرات تخم‌مرغ را قدغن می‌کند. مهم نیست که بر سر تولیدکنندگان و صادرکنندگان تخم‌مرغ چه می‌رود؛ مهم آن است که مردم از دولت ناراضی نباشند و سروصدا به راه نیفتد.

تراژدی هولناک و اسفبار سوبسید و سنگینی سایه ویرانگر آن بر سر اقتصادمان معضل بنیادی دیگر اقتصاد ماست. به دلیل مصرف بی‌رویه بنزین در کشور (به واسطه قیمت بسیار پایین آن)، دولت روزانه در حدود ۶ میلیون

لیتر بنزین از خارج به بهای لیتری ۱۲۵ تومان وارد و لیتری ۲۰ تومان می‌فروشد.^۱ فقط برای بنزینی که از خارج وارد می‌شود، دولت سالیانه در حدود ۲۲۰ میلیارد تومان سوبسید می‌پردازد. بنزین تولید داخل نیز همان روایت هولناک را دارد. روزانه در حدود ۳۵ میلیون لیتر بنزین در داخل تولید شده و به مصرف می‌رسد. هزینه تمام شده بنزین در داخل، لیتری ۷۰ تومان می‌باشد. دولت در اینجا نیز در حدود ۶۳۰ میلیارد تومان سوبسید می‌پردازد. برای بنزین به تنهایی دولت در سال ۸۵۰ میلیارد تومان سوبسید می‌پردازد. بهمانند مقادیر هنگفت دیگری که برای گازوئیل، نفت و سایر فراورده‌های نفتی می‌پردازد. برای این اقلام به تنهایی دولت در سال ۱۰۰۰ میلیارد تومان سوبسید می‌پردازد.^۲ هر بار که یک اتوموبیل ۳۰ لیتر بنزین می‌زند، دولت حداقل ۱۵۰۰ تومان به مصرف‌کننده یارانه پرداخت می‌نماید. حال ممکن است مصرف‌کننده در ماه ۲۰۰ الی ۳۰۰ هزار تومان درآمد داشته باشد، ممکن است نیم میلیون تومان درآمد داشته باشد، ممکن است ۳۰، ۴۰ هزار تومان درآمد داشته باشد. در هر حالت فرقی نمی‌کند و دولت "عادلانه" و به "مساوات" به همه هر بار که با یک اتوموبیل خود را پر می‌کنند حداقل ۱۵۰۰ تومان کمک بلاعوض پرداخت می‌کند. بعد هم شکایت می‌کنیم که مصرف بنزین و فراورده‌های نفتی در ایران بی‌رویه است، شهرها آلوده شده، محیط زیست خراب شده و قس علی‌هذا. در کشورهای همسایه ما کمترین نرخ به پاکستان تعلق دارد که بنزین را لیتری ۲۰۰ تومان عرضه می‌کند. همین وضعیت در مورد نان وجود دارد. دولت در سال ۵۰۰ میلیارد تومان برای سوبسید نان می‌پردازد. یعنی به هر نفر در سال قریب به ۸۵۰۰ تومان پرداخت می‌کند. یک خانواده پنج نفری در سال ۴۲ هزار تومان از دولت برای نان